

روابط سامانیان باصفاریان

دکتر تهماسب طالبی
مدرس دانشگاه فرهنگیان قزوین

اشاره

با ورود اسلام به ایران و پذیرش آن از سوی ایرانیان دوران نویدبخش و جدیدی در تاریخ کشور ما آغاز شد. اما چیزی نگذشت که با روی کار آمدن امویان دورانی سخت برای ایرانیان پدیدار گردید. ظلم و جور امویان در نهایت به روی کار آمدن بنی عباس، به کمک ایرانیان، منجر شد. در این دوره شاهد ظهور حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی همچون طاهریان، صفاریان و... می‌باشیم. خلفای عباسی برای تضعیف حاکمیت‌های ملی ایرانی، سیاست «تفرقه و حذف یک سلسله توسط سلسله دیگر» را تقویت نمودند. در این پژوهش به روابط میان صفاریان و سامانیان خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: سامانیان، صفاریان، خلیفه عباسی

برآمدن یعقوب لیث صفاری (۲۶۵-۲۵۳)

یعقوب لیث در قریه‌ای به اسم قرنین، واقع در بین زرنج و بُست به دنیا آمد. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۹۷) حمدالله مستوفی، لیث، پدر یعقوب، را روگر (رویگر) می‌داند و اینکه پسرش «چون در خود نخوتی می‌دید به روگری ملتفت نشد و به سلاح‌ورزی و عیاری و راهزنی افتاد اما در آن راه انصاف سپردی و مال کس به یکبارگی نبردی....» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۲۷۰). در زمان مورد بحث ظهور و رشد خوارج در سیستان یکی از علل عمده قدرت‌گیری



**عمر و بن لیث، در
جبهه شرق - که
بنابه تشویق خلیفه،
به سرکوب رافع بن
هرثمه از مدعیان
و یاغیان پرداخته
بود - موفقیت زیادی
به دست نیاورد و
این باعث ایجاد
بی نظمی های فراوان
در منطقه گردید**



ناهمگونی و ناهماهنگی سپاه خود او بود که از عناصر مختلف عیاران، اسیران جنگی، سربازان درم خرید و چریک‌های مزدور تشکیل می‌شد.» (زرین کوب، روزگاران، ۱۳۷۵، ج ۲، ۷۸)

آغاز تصادم میان صفاریان و سامانیان

با استقرار سامانیان در ماوراءالنهر، در زمان مأمون عباسی، به مرور بر قدرت آنان افزوده شد. یعقوب لیث با تصرف نیشابور در سال ۲۵۹ به حکومت طاهریان پایان داد. اندیشه رویارویی با خلافت عباسی و نیز استحکام حکومت امیر نصر سامانی در ماوراءالنهر، یعقوب را از اندیشه تصادم با حاکم سامانی بر حذر می‌داشت؛ چنان که خلیفه عباسی، موفق بالله مدتی بعد با تأیید حاکمیت سامانیان بر خراسان، دستور داد نام یعقوب را از خطبه بپندازند. با فوت مؤسس سلسله صفاری در سال ۲۶۴ برادرش **عمر و بن لیث** بر مسند حاکمیت تکیه داد. او در آغاز نامه‌ای به معتمد عباسی نوشت و اظهار انقیاد نمود؛ خلیفه که در این زمان هنوز دغدغه سرکوب فتنه **صاحب الزنج** را داشت (زرین کوب، ایران بعد از اسلام، ۱۳۶۳: ۵۴۰) از اقدام عمرو بسیار خوشنود شد و حکومت فارس و کرمان و اصفهان و طبرستان و سیستان و عراق عجم و نیز شحنگی بغداد را به اسم او صادر کرد. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۱۰).

عمر و بن لیث، در جبهه شرق - که بنابه تشویق خلیفه، به سرکوب رافع بن هرثمه از مدعیان و یاغیان پرداخته بود - موفقیت زیادی به دست نیاورد و این باعث ایجاد بی نظمی های فراوان در منطقه گردید. مطلب فوق بهانه‌ای برای یکی از عمال عمرو در فارس شد که نزد موفق خلیفه عباسی برود و او را به عزل عمرو لیث تشویق نماید. علاوه بر مورد فوق، آنچه موفق را در انجام عزل عمرو تشویق نمود دشواری های عمرو در خراسان بود. به رغم این، عمرو بن لیث توانست بر مشکلات فوق فائق آید و آن‌ها را از سر راه خویش بردارد و حتی آماده اعزام نمودن سپاهی به بغداد گردد. این تصمیم عمرو باعث وحشت خلیفه و سازش دوباره با وی شد که علت این امر را گرفتاری دستگاه خلافت از جانب طولونیان مصر و هم زنگیان خوزستان دانسته‌اند. مدتی بعد دوباره با سرکوب زنگیان و نیز گسترش تعرضات **رافع بن هرثمه**، موفق دستور داد نام عمرو بن

صفاریان و نزول طاهریان بود. خوارج بر توده های مردمی در منطقه سیستان نفوذ داشتند و آنان را به نپرداختن خراج و مالیات به دستگاه خلافت تشویق می کردند. یعقوب توانست خوارج را شکست دهد و آن‌ها را به زیر اطاعت خویش درآورد (مفتخری، ۱۳۸۱: ۱۱۲). عیاران گروهی دیگر بودند که به یعقوب در رسیدن به قدرت یاری رسانیدند. افراد این طبقه اساس کار خود را بر آداب جوانمردی نهاده و در جنگ های محلی معمولاً به عنوان مزدور یا به جهت رعایت حقوق دوستی و نعمت مداخله می کردند. (زرین کوب، ۱۳۶۳: ۵۲۱) یعقوب پس از سرکوب شورش های داخلی مانند سرکوب عمّار خارجی، به تصرف هرات، فارس، کرمان و کابل پرداخت و در نهایت به حکومت طاهریان پایان داد. نابسامانی خلافت عباسی به واسطه فزون طلبی سران ترک، شجاعت و درایت یعقوب، ضعف و سستی طاهریان و نیز تحریک اعیان نیشابور و دعوت از یعقوب را باید از مهم ترین عوامل پیروزی او دانست.

یعقوب در ادامه اقدامات خود در صدد حمله به بغداد، مرکز خلافت بنی عباس، برآمد: «اما مقاصد یعقوب همین نبود که فرمان ولایت از خلیفه عباسی گیرد، بلکه کوشید تا بغداد را بگیرد و خلیفه را مطیع خویش سازد.» (حسن ابراهیم، ۱۳۷۱: ۱۴) خواجه نظام الملک یعقوب را متهم به تمایلات اسماعیلی کرده است (نظام الملک، ۱۳۷۱: ۱۴). به نوشته «تاریخ سیستان»: «یعقوب مکرر می گفت دولت عباسیان را بر غدر و مکر بنا کرده اند. نبینی که به بوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل، با چندان نیکویی که ایشان را اندر آن دولت بود، چه کردند؟ کس مباد برایشان اعتماد کند.» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۶۷) به هر حال، جنگ میان یعقوب و دستگاه خلافت در رجب سال ۲۶۲ ه.ق در «دیرالعاقول» به وقوع پیوست و نتیجه آن شکست سپاهیان یعقوب بود. با این شکست خطر بسیار بزرگی از سر خلافت رفع شد. به نظر می رسد عدم آمادگی سپاه یعقوب و شگرد خلیفه در برگرداندن آب نهر از مهم ترین علل شکست یعقوب بوده است. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۶۰) **زرین کوب** می نویسد: «علت عمده در ناکام ماندن یعقوب تا حد زیادی

لیث از منابر و لواها و خطبه‌ها انداخته شود ولی عمرو بدون توجه به اقدام خلیفه سعی در سرکوب مخالفان کرد و حتی در نزدیکی اصطخر فارس، سردار موفق را شکستی سنگین داد و در محرم ۲۷۷ به شیراز وارد شد و امر داد نام خلیفه را از خطبه بیندازند و در صدد حمله دوباره به بغداد برآمد. این بار **معتضد**، خلیفه عباسی، (۲۸۹-۲۷۹) رویه خود را نسبت به او تغییر داد و دوباره امارت‌های فارس و کرمان و خراسان و سیستان و کابل و شحنگی بغداد را به امیر صفاری واگذاشت اما از سوی دیگر، غافل ماندن عمرو بن لیث از اوضاع ماوراءالنهر به دلیل شورش‌های داخلی باعث قدرت‌گیری **امیر اسماعیل سامانی** (۲۷۹-۲۹۵) شد تا آنجا که در سال ۲۸۰ منشور امارت ماوراءالنهر از سوی خلیفه **المعتضد بالله** برای امیر اسماعیل ارسال شد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۲۹۱) فرمانبرداری **امیر اسماعیل** از خلیفه عباسی و نیز فتوحات وی در جنگ با کفار که به تأمین امنیت مناطق مرزی شمال شرقی ماوراءالنهر انجامید باعث دلگرمی خلیفه نسبت به وی شد و از این زمان رود جیحون، مرز دولت صفاریان با سامانیان گردید.

سامانیان که از حضور صفاریان در خراسان بیمناک بودند در ایجاد بحران برای دولت صفاری پیش‌قدم شدند. اولین دخالت امیر اسماعیل سامانی حمایت از سردار شورشی **ابو طلحه منصور** بود که در سال ۲۶۷ از سوی عمرو بن لیث به سپهسالاری خراسان برگزیده شده بود. ابو طلحه بر عمرو شورش کرد و به امیر اسماعیل پناه برد و با کمک او بر مرو تسلط یافت (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۲۹۴).

دومین دخالت امیر سامانی را در امور داخلی صفاریان در جریان رافع بن هرثمه می‌توان دید که وقتی تحت تعقیب عمرو قرار گرفت نزد امیر نصر بن احمد رفت و از او کمک خواست. نصر هم برادر خود، اسماعیل بن احمد را با چهار هزار سوار به یاری وی فرستاد. سومین مداخله در سال ۲۸۰ روی داد. در این سال عمرو لیث به خراسان رفت و بر نیشابور مسلط شد. در این حال، علی بن حسین مرو رودی که تحت تعقیب عمرو بود به امیر اسماعیل پناهنده شد. دخالت چهارم نیز پس از قتل رافع بن هرثمه پدیدار شد؛ به این ترتیب که محمد بن عمرو خوارزمی در ازای قتل رافع به دریافت خلعت و حکومت خوارزم منصوب شد. از سوی امیر اسماعیل سامانی عراق بن منصور



**خلیفه عباسی
که ایجاد تفرقه
در میان بزرگان
سیاسی و
نظامی ایرانی را
بهترین راه حفظ
یکپارچگی ظاهری
قلمرو اسلامی
می دانست و
از سوی دیگر
اعتمادی به عمرو
لیث صفاری
نداشت، خاندان
سامان را بر او
ترجیح داد**

به دستور خلیفه عباسی به بغداد فرستاده شد و به دستور قاسم بن عبدالله به قتل رسید. به نظر اشیولر علت سقوط عمرو را باید نتیجه توقعات بی‌اندازه خود او دانست: زیرا عمرو از خلیفه خواست که ماوراءالنهر را رسماً به او واگذار نماید. همان‌طور که برادرش، یعقوب، زمانی نظیر همین خواسته گستاخانه را داشت و (خلیفه) با برآوردن آن او را از حمله بین‌النهرین منصرف کرده بودند. این‌بار نیز المعتضد به همین جهت با خواهش عمرو موافقت کرد. (اشیولر، ۱۳۶۹: ۱۴۰)

رابطه جانشینان عمرو بن لیث با سامانیان

بعد از اسارت عمرو لیث، ابوالحسن طاهربن محمد بن عمرو لیث (۲۸۷-۲۹۶) به فارس رفت تا نفوذ خاندان خود را دوباره به دست آورد و پس از تعیین عمالی برای فارس به سیستان بازگشت. او در سیستان دست به ریخت‌وپاش‌های فراوان زد و از امور حکومت غافل ماند. در سال ۲۸۸ طاهربن محمد به فارس لشکر کشید و والی خلیفه را که فارس را به چنگ آورده بود اخراج نمود اما با تهدید سامانیان طاهربن محمد دوباره آن را به حاکم خلیفه واگذار کرد. (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۵۴۸)

ابوعلی محمد بن علی بن لیث در سال ۲۹۸ قدرت را به دست گرفت. خلیفه عباسی نامه‌ای به احمد بن اسماعیل بن احمد نوشت و حکومت ماوراءالنهر و خراسان و سیستان را به او داد و فرمان داد که سپاه به سیستان بفرستد. (ابن اثیر، ۱۳۶۴: ۱۱۳) در درگیری‌هایی که میان دو سپاه واقع شد، ابوعلی محمد بن علی بن لیث دستگیر شد. امیر احمد سامانی خبر این فتح را به مقتدر، خلیفه عباسی، نوشت. با دستگیری ابوعلی محمد بن علی بن لیث سیستان از دست آل صفار بیرون رفت و سیمجور از طرف امیر احمد سامانی به حکومت آن منصوب گردید. ابوصالح که به علت جور و ستم سیمجور بر مردم سیستان و خوارج سرانجام اهالی سیستان دست به شورش زده و حاکم سامانی پس از سیمجور به حاکمیت سیستان گماشته شده بود، بنای ظلم‌وستم به مردم آنجا را نهاد. این امر باعث طغیان مردم سیستان گردید و آنان با فرزند یعقوب بن عمرو بن لیث، یعنی ابوحفص عمرو که بیش از ۱۰ سال نداشت، بیعت کردند اما مدتی بعد دوباره سیستان به تصرف سامانیان

به‌عنوان حاکم خوارزم تعیین گردید و این امر موجبات رودرویی مستقیم دو حکمران ایرانی را فراهم ساخت.

خلیفه عباسی که ایجاد تفرقه در میان بزرگان سیاسی و نظامی ایرانی را بهترین راه حفظ یکپارچگی ظاهری قلمرو اسلامی می‌دانست و از سوی دیگر اعتمادی به عمرو لیث صفاری نداشت، خاندان سامان را بر او ترجیح داد. سیاست‌های دوگانه خلیفه عباسی مبنی بر فرستادن عهد حاکمیت بر ماوراءالنهر به دو حاکم ایرانی در یک زمان حاکی از سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن دستگاه خلافت عباسی است. عمرو بن لیث برای حل این گرفتاری بر آن شد تا با ارسال فرستاده‌ای قضیه را با حاکم سامانی حل و فصل نماید اما اسماعیل، که حکم خلیفه را در دست می‌دید، با قاطعیت تمام عمرو را به نبرد فراخواند. عمرو بار دیگر از امیر اسماعیل خواستار همراهی و دوستی گردید و به او نوشت: «باید که ماوراءالنهر را نگاه داری تا هیچ بدگوی میان ما راه نیابد... و باید که ماوراءالنهر را نگاه داری که سرحد دشمن است و رعیت را تیمار داری و ما آن ولایت را به تو ارزانی داشتیم و جز خشنودی و آبادانی خان و مان تو نخواهیم.» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۲۱). اما امیر اسماعیل بار دیگر التفاتی به درخواست‌های عمرو بن لیث نکرد و ماوراءالنهر را از آن خود خواند. در سال ۲۸۶ سپاه اعزامی عمرو بن لیث توسط امیر اسماعیل در هم شکسته شد. یک سال بعد، عمرو بن لیث برای جبران شکست خود برخلاف توصیه بزرگان که مخالف رهبری او در همراهی بودند، به سوی قوای امیر اسماعیل حرکت کرد. در این میان نامه‌ای از امیر اسماعیل به عمرو بن لیث بدین مضمون رسید: «تو جهانی پهن‌تر به دست داری تنها ماوراءالنهر به دست من است و من در یک مرز هستم. به آنچه در دست توست، قانع باش و مرا بگذار در این مرز مقیم باشم.» (طبری، ۱۳۶۴: ۶۴۴) عمرو بن لیث پیشنهاد امیر اسماعیل را نپذیرفت. امیر سامانی نیز برای جلب کمک‌های مردمی منادی کرد که: «عمرو آمد ماوراءالنهر بگیرد و مردمان بکشد و مال‌ها غنیمت کند و زنان و فرزندان برده کند.» (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۵۵) با این اقدام بسیاری از مردمان ماوراءالنهر به یاری او شتافتند. در نبردی که روز سه‌شنبه ۲۹ ربیع‌الآخر سال ۲۸۷ روی داد لشکریان عمرو بن لیث متواری شدند و خود او به اسارت درآمد؛ مدتی بعد نیز

منابع

۱. ابن حوقل؛ *صورة الارض*، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.
۲. عزالدین علی؛ ابن اثیر، *تاریخ ابن اثیر*، ج ۱۲، ترجمه عباس خلیلی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۴.
۳. ابن خلدون؛ *تاریخ ابن خلدون*، ج ۴، ترجمه عبدالمحمد آیتی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴.
۴. اشپولر، برتولد؛ *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ج (۱)، ترجمه جواد فلاطوری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
۵. ابواسحاق ابراهیم؛ *اصطخری، مسالک و ممالک*، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
۶. احمدبن یحیی؛ *بلاذری، فتوح البلدان*، سروش، تهران، ۱۳۶۴.
۷. بی‌نا؛ *تاریخ سیستان*، خاور، تهران، ۱۳۶۶.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ *تاریخ ایران بعد از اسلام*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
۹. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ *روزگاران*، سخن، تهران، ۱۳۷۵.
۱۰. محمدبن جریر، طبری، *تاریخ طبری*، ج ۵، ترجمه ابوالقاسم پاینده، اساطیر، تهران، ۱۳۶۴.
۱۱. لسترنج؛ *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شرقی*، تهران، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۲. حمدالله، مستوفی، *تاریخ گزیده*، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۳. مفتخری، حسین؛ *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۱.
۱۴. ابوالحسن؛ *مسعودی، مروج الذهب*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰.
۱۵. محمدجعفر، نرشخی؛ *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر قبادی، توس، تهران، ۱۳۶۳.

در آمد و ابوحفص نیز دستگیر شد. سیستان از سال ۳۰۰ ق مجدداً به تسخیر سامانیان درآمد؛ با این حال مردم غیور آن سامان همواره از استیلای بیگانگان بر سرزمین خود ناراضی بودند و چه بسا گاه و بی‌گاه و در مواقع مقتضی بر عمال خارجی می‌شوریدند چنان‌که در محرم سال ۳۱۱ عامل سامانی سیستان را اخراج نمودند و پسر **محمدبن خلف لیث سابق‌الذکر**، یعنی **ابوجعفر احمد** را که مادرش دختر محمدبن عمروبن لیث بود، به امارت خود برداشتند. این امیر احمدبن محمد که از سال ۳۱۱ تا ۳۵۲ در سیستان امارت کرد روابط حسنه‌ای با سامانیان داشت و مردی اهل علم و دانش بود. سامانیان نیز با توجه به آنکه آل‌بویه کرمان را تسخیر کرده و با سیستان هم مرز شده بودند برای آنکه امیر جعفر با آل‌بویه متحد نشود با او روابطی مسالمت‌آمیز برقرار کردند.

در سال ۳۵۲ امیر ابوجعفر توسط غلامان خود کشته شد و فرزندش **امیرخلف** با حمایت مکجول (والی بست) فرمانروای سیستان گردید. در همان زمان، داماد امیر ابوجعفر، که **طاهر** نام داشت و یکی از اعضای دودمان صفاری بود، از شهر «بُست» به محل حکومت خویش ظره وارد شد و پس از آنکه بسیاری به او پیوستند از آنجا به سوی «زرنج» (زرنگ) پایتخت امیرخلف راهی شد. در آن احوال، **امیرخلف** که توان مقابله با طاهر را نداشت مسالمت‌جویانه از او استقبال کرد و او را در حکومت سیستان با خویش سهیم کرد. امیرخلف سپس **امیرطاهر** را به نیابت خود در سیستان باقی گذاشت و خود برای انجام حج به سوی حجاز روانه شد (۳۵۳ هـ. ق جمادی‌الاول) پس از آنکه امیرخلف از سفر حج بازگشت، امیرطاهر که در غیاب امیرخلف بر تمامی امور سیستان مسلط شده بود از ورود امیرصفاری به پایتخت خودش جلوگیری کرد. از آنجا که امیرطاهر با سامانیان سابقه روابطی دوستانه داشت، به‌نظر می‌رسد او با تشویق سامانیان به این کار دست زده است. علت آن بود که امیرخلف در ضمن سفر حج در سال ۳۵۴ هـ. ق برای دیدار خلیفه به بغداد رفت و معزالدوله (احمدبن بویه) فرمان حکومت سیستان را از خلیفه برای امیر گرفت. مسلم است که اطاعت امیرخلف صفاری از خلیفه‌ای که توسط آل‌بویه روی کار آمده بود (و از نظر سامانیان رسمیت نداشت) خشم امیرسامانی را برانگیخت. در نتیجه، سامانیان در واکنش به اقدام امیرخلف که در پی کسب حمایت خلیفه و

آل‌بویه برای جلوگیری از دخالت سامانیان در امور حکومت سیستان بود، از امیرطاهر حمایت کردند. در هر صورت، امیرخلف که از ورود به زرنج ناامید شد، برای جلب امیرمنصور سامانی به بخارا روی آورد. وی پس از مذاکره با دولت سامانی با دریافت کمک نظامی از سامانیان به سیستان رفت. از سوی دیگر طاهر نیز، چون از حمایت نظامی امیرمنصور سامانی از امیرخلف باخبر شد سیستان را ترک (۳۵۸) و در واقع عقب‌نشینی کرد. امیرخلف به زرنج وارد شد. پس از استقرار در آنجا، سپاهیان امیر خراسان را باز گردانید، اما با حمله غافلگیرانه امیرطاهر روبه‌رو شد و ناچار به بادغیس فرار کرد. احتمالاً این‌بار نیز سامانیان در تشویق امیرطاهر به حمله بر ضد امیرخلف دست داشته‌اند؛ زیرا در همین زمان امیرخلف، برخلاف میل سامانیان، با **عبدالذوله بویه‌ی**، که کرمان را گشوده بود، قرارداد صلح امضا کرد. در عین حال، بار دیگر امیرخلف با کمک سامانیان وارد سیستان شد و هنگامی به پایتخت خویش رسید که طاهر از دنیا رفته و فرزند او **حسین** به قدرت رسیده بود. نبردی حادث شد و امیرخلف رقیب را در جمادی‌الآخر ۳۶۰ شکست داد و وارد پایتخت شد. وی پس از استقرار در سیستان به تحکیم قدرت خویش پرداخت. او به موازات تحکیم قدرت خویش در سیستان در صدد کسب استقلال برآمد و به مرور از انجام تعهدات خود در برابر سامانیان شانه خالی کرد و از ارسال اموال مقرر به دربار بخارا خودداری نمود. این وضع تا پایان حکومت امیرمنصور ادامه داشت.

امیر نوح (۳۸۷-۳۶۶) کمی پس از استقرار بر تخت حکومت، نیرویی به رهبری **حسین‌بن طاهر** فرستاد. امیرخلف پس از نبرد به طرف زرنج عقب‌نشینی و در ارگ تا سه سال دست به مقاومت زد و با این امر به توان اقتصادی دولت سامانی صدمات بسیاری را تحمیل نمود. از آن مهم‌تر، این ناتوانی حیثیت و اعتبار سامانیان را مورد تردید قرار داد و آثار ضعف و عجز لشکر خراسان شایع و منتشر شد و رونق سامانیان مورد تردید قرار گرفت. بالاخره با تلاش **ابوالحسن سیمجوری**، که از دوستان قدیم خلف نیز بود، پیمان صلحی بسته شد و قضیه پس از مدت‌های طولانی خاتمه یافت. خلف‌بن احمد تا ماه صفر سال ۳۹۳ بر سیستان امیر بود لیکن در سه سال آخر امارت خود با سلطان محمود غزنوی درگیر و سرانجام به محمود غزنوی تسلیم شد.